

برگزیده ها

بیژن غیبی

سرود مروارید*

در میان «ملحقات تورات و انجیل»^۱ به کتابی برمی خوریم به نام اعمال توماس.^۲ در جایی از این اعمال سرودی نقل شده است که توماس آن را بخواند هنگامی که در زندان شاه هندوستان بود؛ با خواندن آن بندهایش خود به خود گشوده شد و اورهایی یافت. سرودی که توماس خواند همین «سرود مروارید» است^۳ که ترجمه فارسی اش اکنون از نظر خواننده می گذرد.^۴ از اعمال توماس دو نسخه وجود دارد، یکی به سریانی و دیگری به یونانی. در مورد این که کدام یک از این نسخ اصل و کدام ترجمه است میان علما اختلاف نظر می باشد، اگرچه احتمال داده اند که نسخه سریانی باید قدیمتر باشد؛ اما در این که «سرود مروارید» در اصل به سریانی بوده تقریباً همگی متفق القول اند. در مورد زمان تألیف این سرود، نولدکه می نویسد:

گمان می کنم که وجود نام پارتیان خود دلیلی ست قطعی که این سرود قدیمتر است از زمان بنیانگذاری شاهنشاهی ساسانی، چه دلیلی نداشت که در مشرق زمین پس از سقوط پارتیان [در ۲۴۴م.] از آنان با احترام یاد شود. همین طور ذکر نام میشان به عنوان یک مرکز بزرگ تجارنی

اشاره دارد به قرن دوم میلادی. و با این زمان، زبان بسیار غریب این سرود نیز می خواند.^۵

در تکمیل این گفته نولدکه شایسته است تا توجه را به این نکته بسیار مهم جلب کنیم و آن این که در این سرود بین النهرین هنوز جزو شاهنشاهی پارتی در نیامده و طیسفون پایتخت نیست، بلکه مرکز شاهنشاهی همچنان در مشرق واقع است.^۶ پارتیان به سال ۱۴۱ پ.

* به نقل از: بیژن غیبی، خرده مقالات، جزوه ۴، شماره های ۳۰-۳۷، انتشارات نمودار، یلفلد (Bielefeld)،

آلمان، ۱۳۷۶ / ۱۹۹۷ ص ۲۴۳-۲۵۴ (با اجازه کتبی از نویسنده مقاله).

م. و در زیر فرسانروایی مهرداد اول (۱۷۱-۱۳۸) بین النهرین را از دست سلوکیان درآوردند و از همان زمان در آن جا مستقر شدند و دست کم از زمان پادشاهی اُرد اول (۵۷-۳۸ پ.م.) که قدرت اشکانیان در اوج خود بود طیسفون را پایتخت خویش قرار دادند.^۷ پس زمان تألیف «سرود مروارید» از آنچه تصور می کردند عقب تر می رود. آدام^۸ در پژوهش مستقل و دقیقش این زمان را نیمه قرن اول میلادی حدس می زند (دقیقتر میان ۵۰ تا ۷۰ م.)، شاعر را سریانی می داند و محل تألیف را الرها^۹.

«سرود مروارید» نمونه ای تمام عیار است از ادبیات گنوستیک.^{۱۰} ویدنگرن گفتاری دارد با عنوان «زمینه ایرانی گنوسیس»^{۱۱} که آن را چنین به پایان می برد:

نفوذ فوق العاده ایران بر حوزه های سیاسی و فرهنگی و مذهبی آسیای نزدیک برای ما تاکنون جز اندکی محسوس نبوده است. با دستیابی به متون جدید و کوشش در حل مشکلات جدید تأثیر بخشی ایران همواره روشنتر می شود. از این نظر پارتیان نقشی بزرگ دارند که هنوز ارزش آن را چنان که باید نشناخته اند؛ همین طور از نظر گسترش تصورات دوگانه گرایانه طریقت گنوستیک با منشأ هندو ایرانی اش. لیکن در این جا ما با یک تضاد غریب روبرو می شویم مهم از دیدگاه جامعه شناسی و روانشناسی. می دانیم که در جامعه پارتی طبقه رهبر اشراف فنودال بودند، حال چه باعث شد که این جنگاوران نجیب زاده خود را به جهان نگری خیالپردازانه و حاکی از بدبینی و دوگانه گرایی طریقت گنوستیک مشغول سازند؟ آیا چنین رفتاری اصلاً توجیه پذیر هست؟ در جواب اشاره می کنیم به دوتن از دین آوردان بزرگ هندواروپایی: مانی و بودا. مانی از بالاترین طبقه اشراف یعنی اشراف فنودال بود و از خاندانی شاهی برخاست و از همان آغاز در میان اقوامش پیروانی پرشور به دست آورد. بودا نیز به گروه اجتماعی یکسانی تعلق داشت. او از خاندانی حاکم بود و یک جنگاور نجیب زاده؛ و همواره به دین بودا همچون جنبشی از سوی اشراف جنگاور هند نگریسته اند.

ترس از حیات و لذت از حیات دو قطب اند از یک جهان بینی همسان و گنوسیس که دنیا را خوار می شمارد یا به رندی و قلندری راه می برد یا به تزکیه نفس و ریاضت کشی. روش زیست ایرانیان این هر دورا در دامن خود پرورده است. گنوسیس در اصل یک طرز تلقی کلی انسانی ست نسبت به هستی، اما به عنوان یک پدیده تاریخی روی هم رفته جنبشی هند و ایرانی ست که در آسیای نزدیک به دست ایرانیان ریشه دواند؛ این را تجزیه و تحلیل مضامین گنوستیک و رمزهای زبان مصنوع آن مدلل می سازد.

در این جا ما از دو دیدگاه به تجزیه و تحلیل «سرود مروارید» دست می زنیم.^{۱۲} دورنمای جغرافیایی - اماکنی را که نامشان در «سرود مروارید» آمده از نظر موقعیتی

که دارند می توان به ترتیب زیر طبقه بندی کرد:

	[خراسان] ۱۶، ۳، ...	
	پارت ۳۸	
	گرگان ۷۳	میشان ۱۸، ۷۰
	[ابر شهر] ۶	بابل ۱۹، ۵۰، ۶۹
	غزنه ۶	ساروق ۱۹، ۵۰، ۶۹
	کوشان ۷	
	هند ۷	
		مصر ۱۲، ۲۰، ...

کومُن نخستین کس به نظر می رسد که برای «سرود مروارید» اصلی ایرانی حدس زد، آن هم از روی اطلاعات جغرافیایی موجود در آن: زادگاه شاهزاده خراسان است و بلندیهای گرگان.

نقشی که مصر بازی می کند اشاره دارد به دشمنی قدیم ایرانیان و مصریان. مراحلی که شاهزاده از آنها گذر می کند - میشان، بابل، ساروق - مطابق است با سه پایه آسمان.^{۱۳}

نخست تأکید بر این نکته را می یابیم که دولت پارت در محدوده شرق واقع است و بساط خود را هنوز به بین النهرین نگسترده. دیگر مسأله ضدیت مصریان و ایرانیان است که قدمتش باز می گردد دست کم به زمان هخامنشی.^{۱۴} منظور از سه پایه آسمان که کومُن ذکر می کند ستاره پایه و ماه پایه و خورشید پایه است که روان در عروج خود به آسمان از آنها گذر کرده و به بهشت وارد می شود (← ارداویرازنامه، فصل ۷ به بعد). کلمات دخیل. از همان آغاز وجود تعداد قابل توجه و غیر معمول کلمات دخیل ایرانی و آن هم پارتی که یا عیناً یا با تغییر شکل به متن سرود راه یافته است توجه محققان را به خود جلب کرد، کلماتی از قبیل:

گنج (خزانه)	gazzā	۴
مروارید	marg'nithā	۱۲
پروانه (نگاهبان)	parwānqē	۱۶
سبنج (اقامتگاه)	ešpezzā	۲۱
لقبی از زمان اشکانی ^{۱۵} مترادف با بیدخش ^{۱۶} و به معنی جانشین	pašgrib	۴۸
گنجور (خزانه دار)	gizzabrā	۷۴
واسپور، ^{۱۷} (نجیب زاده، شریف)	vāspūr	۱۰۱

نیز باید اضافه کرد که پارت و گرگان در متن سرود به صورت pardav و varkan آمده اند که شکل پارتی این نامهاست. یک دسته از کلمات نیز هستند که ترجمه باید باشند و اصل ایرانی آنها را می توان حدس زد، مثلاً:

۲	m'rabbiānau	دایگان
۳	mado'hā	خراسان ^{۱۸}
۹۱	z'riz 'abdē	بنده کمر بسته ^{۱۹}
۱۰۳	pālḥē	پرستندگان ^{۲۰} (بندگان)

از آنچه گذشت و با توجه به مطالبی که در حواشی آورده ایم زمینه پارتی «سرود مروارید» هرچه روشنتر می گردد و شایسته است که به پیروی از ویدنگرن^{۲۱} از آن در کنار ویس و رامین به عنوان دو اثری که رگه هایی از اصل پارتی درشان موجود و مشخص است نام برد.

«سرود مروارید» به زبان استعاره است، همان زبانی که هزار سال بعد در رسالات شهاب الدین سهروردی (قرن ۶ هـ.) باز می یابیم و اوج و افولش هر دورا در حسن و دل فتاحی نیشابوری (قرن ۹ هـ.) شاهدیم. شاهنشاه پارت (خدا) پسرش را از گرگان (آسمان) به مصر (زمین) می فرستد تا او مرواریدی را (روان آدمیان را) که آن جا به دریاست (گرفتار ماده است) و در چنگ ازدها (شیطان) نجات دهد و با خود به بهشت آورد. وی در خلال اقامت در زمین مأموریت خود را فراموش می کند و به بند مادیات در می افتد و به خواب می رود. با خواندن نامه ای که پدرش بدو می فرستد او از خواب غفلت بیدار می شود و مأموریتش را با پیروزی به انجام می رساند. در راه بازگشت جامعه خود را (خویشتر خود را) که نیالوده در جهان برتر به انتظار او مانده به تن می کند و همچون یک ناجی نجات یافته به حضور پدر می شتابد تا مروارید را به وی تقدیم دارد.

این مقدمه را که می توانست مفصل تر از این باشد با آنچه یوناس درباره «سرود مروارید» اظهار داشته است خاتمه می دهیم:^{۲۲}

از جادوی بیماند این شعر به سختی می توان خود را رها ساخت. در هیچ کجای دیگر جذبه گنوستیک گواراتر و گیرنده تر در قالب کلمات ریخته نشده است که در این جا. غنای مفاهیم و رمزها، قصه و ماجرا، تمثیل حیات و مکاشفه مسیحایی همه در آن یافت می شود. اینها هر یک مفهوم آن دیگری را بدون کدر ساختن جلایش از پس خود نمایان می سازد و بقای شعر را تضمین می نماید.^{۲۳}

یادداشتها:

- ۱- *Apokryphen*.
- ۲- توماس یکی از حواریون دوازده گانه عیسی بود.
- ۳- این که این سرود را در اصل چه عنوان بوده نمی دانیم. در کنار «سرود مروارید» (Das lied von der Perle) آن را «سرود روان» (The Hymn of the Soul) نیز خوانده اند. آدام (48) عنوان «سرود شاهزاده» (Das lied des Konigssohnes) را پیشنهاد می کند.
- ۴- ترجمه فارسی این سرود بر اساس ترجمه های اروپایی آن انجام گرفته است (منابع).
- ۵- Noldeke, 677.
- ۶- این نکته بسیار مهم را ویدنگرن نیز همواره مورد تاکید قرار می دهد (مثلاً در 76, Der Feudalismus, Nr. 28) چنان که جلوتر یابد نخستین بار کوفمن گوشزد کرد.
- ۷- Maximilian Streck, Seleucia und Ktesiphon, Leipzig 1917. 17 ff.
- ۸- Adam, 58 f.
- ۹- (Edessa) واقع در شمال حلب (Aleppo). باید توجه داشت که در زمان اشکانیان سوریه نه تنها همسایه ایران بود بلکه پس از فتح آن به سال ۵۱ پ. م. برای مدت یک سال جزو قلمرو شاهنشاهی اشکانی درآمد.
- ۱۰- Gnosis (کلمه ای یونانی به معنی «معرفت») جنبشی مذهبی بود از اواخر دوره پیش از میلاد، آمیخته ای از مکاتب فکری گوناگون، منکی بر اصل خیر و شر و معتقد به نجات روان از بند دنیای خاکی از طریق معرفت بر سرچشمه ای الهی. اوج تکامل این طریقت در قرن دوم میلادی بود که در مانویت می توان آن را به خوبی مشاهده کرد. گنوسیس (یا Gnostizismus) چنان که معمولاً شکل تکامل یافته تر آن را می نامند) برای مسیحیت خطری بزرگ شمرده می شد و اگرچه توانست آن را براندازد تأثیرش بر آن پابرجا بماند.
- ۱۱- رجوع شود به منابع.
- ۱۲- نیز رجوع شود به تجزیه و تحلیل کاملتر ویدنگرن از این سرود در گفتار فوق الذکر او (ص ۱۰۷ به بعد) و نشرده آن در 546 f. 1963, Orientalische Literaturzeitung.
- ۱۳- اینها را بوسه (213) از Cumont نقل می کند.
- ۱۴- در یک پایپروس مصری متعلق به قرن ۵ پ. م. یک مصری، مصری دیگری را «مزدابریست» می نامد و بدین طریق وی را ناسزا می گوید (Annelies Kammenhuber, ZDMG, 108, 1958, 306 f.) هدف کامن هوپر از نقل این نمونه در اصل نمایش گستردگی آیین مزدابریستی بوده در غرب آن زمان. البته باید توجه داشت که در ضدیت با مصر اقوام دیگر نیز با ایران سهیم بوده اند.
- ۱۵- Gershevitch, JRAS, 1954, 124 ff.
- ۱۶- Widengren, *Iranisch-semitische, Kulturbegegnung*, 27 ff.
- ۱۷- Widengren, *The Cambridge History of Iran*, Vol. 3 (2), 1983, 1267 f.
- ۱۷- کلمات واسپور و همین طور پروانه (و بیدخش) در یادگار زبیران نیز که از اصلی پارسی ست دیده می شود.
- ۱۸- یعنی «محل طلوع» ویدنگرن ZRGG, 107 در ویس ورامین (چاپ تودوا و گواخاریا، ص ۱۷۶) آمده است:

زبان پهلوی هرکس او شناسد خراسان آن بود کز وی خسور آسد

«آسد» در واقع پارسی ست و در پهلوی و فارسی «آمد» شده، چنان که در ادامه می خوانیم:

- خوآسند پهلووی باشد خوآید
عراق و پارس را خوآید
خوآسان را بود معنی خوآبان
کجا از وی خوآید سوی ایران
- ۱۱ - Widengren, ZRGG, 109
۲۰ - Widengren, *Iranisch-semitische Kulturbegegnung*, 30/ *Der Feudalismus*, 27
۲۱ - *The Cambridge History of Iran*, Vol. 3 (2), 1983, 1267 f.
۲۲ - Jonas, 32 f.

۲۳ - یوناس با اشاره به تحقیقی که انجام گرفته ادامه می دهد که رد پای «سرود مروارید» را حتی در پارتیفال (Parzival) می توان مشاهده کرد. در این جا باردیگر مورد مقایسه ای یش می آید میان «سرود مروارید» ویس و رامین، چه تأثیر این یک بر ترستان و ایزوله (*Tristan und Isolde*) داستان معروف دیگر از اروپای قرون وسطی را به خوبی می شناسیم:

Franz Rolf Schroder, *Die Tristansage und das persische "wis und Ramin"*, in *Germanisch-Romanische Monatsschrift*, 1961, 1-44.

منابع:

- Noldeke, Th., *ZDMG*, 25 (1871), 670-679.
Bevan, A. A., *The Hymn of the Soul contained in The Syriac Acts of Thomas*, in *TEXTS AND STUDIES*, contributions to Biblical and Patristic Literature, ed. by J. Armitage Robinson, Cambridge 1897.
Bousset, D. W., *Die Himmelsreise der Seele*, in *Archiv für Religionswissenschaft*, 3 (1900), 136-169; 4 (1901), 229-273.
Hoffman, G., *Zwei Hymnen der Thomasakten*, in *Zeitschrift für die Neutestamentische Wissenschaft und die Kunde des Urchristentums*, 4 (1903), 273 ff.
Reizenstein, R., *Das iranische Erlösungsmysterium*, Bonn 1921.
Jonas, H., *Gnosis und spatantiker Geist*, Göttingen 1934.
Adam, A., *Die Psalmen des Thomas und das Perlenlied als Zeugnis vorchristlicher Gnosis*, Berlin 1959.
Klijn, A. F. J. *The Acts of Thomas*, Leiden 1962.
Widengren, G.
The Great Vohu Manah and the Apostle of God, Uppsala/Leipzig 1954.
Der iranische Hintergrund der Gnosis, in *Zeitschrift für Religions- und Geistesgeschichte (ZRGG)*, 2 (1952), 97-114.
Iranisch-semitische Kulturbegegnung in partischer Zeit, Köln/Opladen 1960.
Der Feudalismus im alten Iran, Köln/Opladen, 1969.

سرود مروارید

۱ هنگامی که کودکی خردسال بودم و در پادشاهی مان در خان و مان پدری می زیستم

- ۲ و از ثروت و شکوه [و پرورش] دایگان بهره می بردم،
- ۳ پدر و مادر توشه راه بر کفم نهاده از خانه مان در خراسان به دوردستهایم فرستادند.
- ۴ از اموال خزانه باری برایم بسته بودند -
- ۵ بزرگ اما سبک، چنان که به تنهایی حمل آن می توانستم:
- ۶ زراز ابرشهر و سیم از غزنه بزرگ،
- ۷ یاقوت از هند و عقیق از سرزمین کوشان.
- ۸ و بر گردم کمربندی از الماس بستند که [سنگهایش] می خراشید آهن را.
- ۹ [اما قبلاً] از تم به در آوردند جامه تابناکی را که با مهر از برایم کرده بودند،
- ۱۰ و ردای ارغوانی رنگی را که اندازه قامتم بافته بودند.
- ۱۱ و با پیمانی بستند و [آن را] در دلم نگاشتند که از یاد نبرم:
- ۱۲ «اگر به مصر روی و مرواریدی را آوری
- ۱۳ که [آن جا] به دریاست و در نزد ازدهایی دمان،
- ۱۴ [آن گاه] می توانی جامه تابناک را [از نو] به تن کنی و ردایت را بر آن افکنی،
- ۱۵ و با برادرت که جانشین ماست وارث پادشاهی شوی.»
- ۱۶ من ترک خراسان کردم و پایین رفتم با دو نگاهبان،

۲- پرورش و تربیت فرزندان توسط دایگان نهادی اجتماعی و معمول بوده است در نزد اشراف دوره پارتی (وس و

رامین مورد مقایسه قرار گیرد). درباره این نهاد رجوع شود به *Der Feudalismus*, 73 ff.

۳- این توشه راه با خود بردن را ویدنگرن (*The Great Vohu Manah*, 87 f.) مقایسه می کند با آن قسمت از اتوکمیتجا که در آن آمده است که مردم به هنگام مسافرت توشه بیش از حد نیاز بر می دارند. «چگونه است که به آن راه توشه نخواهند که از رفتش چاره نیست» (۴۶) ارتباط توشه راه و سفر روان را او در ادبیات بودایی و ادبیات مذهبی ماندایی نیز پیدا کرده و سرچشمه عشاء ربانی را از این تصور هند و ایرانی می داند که از طریق گنویس به مسیحیت راه یافته است.

۶- Beth-Ellaye «خانه بلندیا» معنی می دهد. بوان (33) می نویسد که این اصطلاح شاید شکلی شاعرانه باشد از «سرزمینهای بالاتر» که در ترجمه ای سریانی از متنی عبرانی یافته و منظور از آن نواحی کوهستانی ماد و پارس یا همان جبال است در برابر جلگه های هموار عراق. بعید نیست که ما در این جا با کپستان یا قپستان روبرو باشیم. نام قدیم ولایتی در خراسان که دروس و رامین بارها از آن نام رفته مثلاً «خراسان و کپستان» (۳۴) یا «گرگان و کپستان» (۶۴). ویدنگرن (*Iranische Geisteswelt*, Baden-Baden 1961, 319) «سرزمینهای بالاتر» را با ابرشهر مقایسه می کند که در کتیبه شاپور نیز نامش آمده. گردیزی نیز در زمین الاخبار (چاپ حبیبی، ص ۱۰۱) از «قپستان و ابرشهر» در کنار هم و در جزو شهرهای خراسان نام می برد. در مورد ابرشهر همین طور رجوع شود به توضیحات هنینگ در *Handbuch der Orientalistik*, I, iv, 1, 94 f.

۷- کوشان سرزمینی بوده است در مشرق خراسان و در قرون نخستین میلادی دارای حکومتی مستقل.

- ۱۷ چه راه پرخطر و دشوار بود و من زیاده جوان که تنها سپارمش.
- ۱۸ از سر حد میشان - محل تجمع بارزگانان مشرق - گذر کردم،
- ۱۹ به سرزمین بابل در آمدم، ساروق را پشت سر نهادم
- ۲۰ و همچنان پایین تر شدم تا به مصر رسیدم و همراهانم از من جدا گشتند.
- ۲۱ من بکراست به نزد ازدها رفتم و نزدیک اقامتگاهش منزل گزیدم
- ۲۲ که چون به خواب رود مروارید را [از او] بر بایم.
- ۲۳ همچنان که تنها و بی کس بودم و غریب بر آنان که هم منزلم بودند،
- ۲۴ هم نژادی را از خراسان آن جا دیدم، آزاده ای را،
- ۲۵ جوانی خوش صورت و دلفریب،
- ۲۶ مسح شده ای که آمد و خویشتن به من پیوست.
- ۲۷ من او را یار و همکار خود ساختم و شریک در کالاهایم.
- ۲۸ او خواست که پیرهیزم از مصریان و همنشینی با [آن] ناپاکان.
- ۲۹ من خویشتن را هم لباس ایشان ساختم تا مبادا بر من که از خارج آمده بودم بدگمان شوند -
- ۳۰ [خود] مروارید را بردارند و ازدها را بر ضد من برانگیزانند.
- ۳۱ اما به طریقی متوجه شدند که من اهل آن جا نیستم.
- ۳۲ پس با من از در نیرنگ درآمدند و از غذایشان مرا به خوردن دادند.
- ۳۳ من از یاد بردم که شاهزاده ای هستم و شاه آنان را بندگی کردم.
- ۳۴ و از یاد بردم مروارید را که از برایش پدر و مادر فرستاده ام بودند.
- ۳۵ سنگینی خوراکشان کارگر شد و به خوابی ژرف در افتادم.
- ۳۶ از همه آنچه بر سرم آمد پدر و مادرم آگاه شدند و بر من دل نگران.
- ۳۷ پس در قلمرو پادشاهی فرمان رفت که هر کس می باید به درگاه شتابد -

۱۸- میشان بندری بوده است بر دهانه دجله و فرات و نزدیک بصره.

۱۹- سریانی: sarbug، سغدی: saray، فارسی: سارو(به)، عربی: ساروق. در اصل معنی برج می دهد و نام چندین شهر بوده است. یکی از آنها در ناحیه شوشتر واقع بوده که باید همین شهر مذکور در سرودمان باشد؛ در ضمن آن را در نام شهر ساری در مازندران همچنان می یابیم. برای آگاهیهای بیشتر رجوع شود به: Marquart, *Eransahr*, 135 و Henning, *JRAS*, 1944, 139, no.6 و تنه آن در *JRAS*, 1954, 124, no. 1

۲۸- اصل: من خواستم که پیرهیزد. را یترنشتاین (Archiv für Religionswissenschaft, 1905, 174) و

یوناس (323) نیز به پیروی از هوفمان این تغییر را جایز شمرده اند.

۳۷- قابل مقایسه است با بندهای ۲۴-۲۵ از یادگار زبیران.

- ۳۸ شاهان و امیران پارت و همه بزرگان خراسان.
- ۳۹ پس ایشان از برایم به چاره جویی نشستند تا من در مصر ماندگار نشوم،
- ۴۰ و به من نامه ای نوشتند و آن بزرگان نامشان را زیر آن بنگاشتند:
- ۴۱ «از پدرت شاه شاهان و مادرت بانوی خراسان
- ۴۲ و از برادرت جانشین ما بر تو پسرمان که در مصری درود.
- ۴۳ بیدار شو و از خواب برخیز و به گفتار این نامه گوش فرادار.
- ۴۴ به یاد آر که شاهزاده ای هستی - بنگر که بردگی چه کس را می کنی!
- ۴۵ به مروارید بیندیش که از برایش به مصر شتافتی.
- ۴۶ به یاد آر جامه تابناک را و به یاد آردای پرشکوهت را
- ۴۷ که به تن خواهی کرد و چون پیرایه ای به بر خواهی داشت آن گاه که نامت را از کتاب دلاوران برمی خوانند،
- ۴۸ و با برادرت جانشین ما در پادشاهی [شریک] خواهی شد.»
- ۴۹ این نامه - نامه ای که شاه با دست راست مهر کرده بود [که حفظ کند آن را]
- ۵۰ از نابکاران [مصر] و از فرزندان بابل و از دیوان وحشی ساروق -
- ۵۱ پرواز کرد و به شکل یک عقاب، شاه مرغان،
- ۵۲ پرواز کرد و کنارم نشست و سراسر گفتار شد.
- ۵۳ از آوایش بیدار شدم و از خواب برخاستم،
- ۵۴ آن را برداشتم و بوسیدم، گشودم و خواندم.
- ۵۵ گفتاری که بر نامه نوشته بود همنوا بود با آنچه در دلم نگاشته بود.
- ۵۶ به یاد آوردم که شاهزاده ای هستم و آزادگی ام مشتاق بازگشت به طبیعتش است.
- ۵۷ به یاد آوردم مروارید را که از برایش به مصر فرستاده ام بودند.
- ۵۸ پس شروع کردم به افسون کردن آن ازدهای سهمگین دمان.
- ۵۹ او را آرام آرام خواب کردم با خواندن نام پدرم بر روی او

۴۰- پس در ایران اشکانی پس از انجام رابرتی و گرفتن تصیم هر یک از بزرگان منشور را به دست خود امضاء می کرده است.

۴۷- از این عبارت بی می بریم که در ایران آن زمان کتابی بوده است شامل صورتی از نام دلاوران و شاید شرح اعمال ایشان که در مراسمی به خصوص و یا به طور سالانه آنها را بلند می خوانده اند و از آن دلاوران قدردانی کرده و تحفه شاهانه می داده اند.

- ۶۰ و نام [برادرم] جانشین اش و نام مادرم بانوی خراسان.
- ۶۱ سپس مروارید را بر بودم و روی برتافتم که به خانه پدر باز آیم.
- ۶۲ رخت چرکین و آلوده شان را بیرون کرده در شهرشان بازنهادم
- ۶۳ و راهم را راست در پیش گرفتم به سوی فروغ خانه مان در خراسان:
- ۶۴ نامه را که مرا هشیار ساخت پیشایش خویش بر راه یافتم:
- ۶۵ همان طور که با آوایش مرا بیدار کرده بود با فروغش مرا راه می نمود:
- ۶۶ ابریشم چین که با گوگرد سرخ بر آن نوشته بودند - با این شمایل پیش رویم می درخشید -
- ۶۷ با آوایش و راهنمایی اش مرا به شتاب ترغیب می نمود
- ۶۸ و با مهرش مرا به سوی خود می کشید.
- ۶۹ راه را ادامه دادم، از ساروق گذشتم، بابل را طرف چپ خود رها ساختم
- ۷۰ و رسیدم به میشان بزرگ، بندر بازرگانان،
- ۷۱ که قرار دارد بر ساحل دریا.
- ۷۲ جامه تابناکم را که از تن بیرون کرده بودم و ردایی که آن را در خود می گرفت
- ۷۳ پدر و مادرم از بلندبهای گرگان به آن جا فرستاده بودند،
- ۷۴ به دست خزانه دارانی که به درستی شان اطمینان داشتند.
- ۷۵ من چگونگی آن [ها] را از یاد برده بودم، چه در کودکی در خانه پدری گذاشته بودمش [بان].
- ۷۶ همین که با آن [ها] روبرو شدم آن جامه همچون آینه ای از من بر من نمودار شد:
- ۷۷ همه آن را در کل خود دیدم - تمام خود را در آن نمایان یافتم:
- ۷۸ دو بودیم جدا از هم - یک بودیم پیوسته هم.
- ۷۹ همان نیز دیدم خزانه داران را که جامه و ردا را برایم آورده بودند:
- ۸۰ دو بودند به یک شکل. چه یک نشان بر هر دو نقش بود، نشان پادشاهی؛
- ۸۱ دستان ایشان بود که مرا باز داد گنج و دارایی ام را.
- ۸۲ جامه تابناکم به رنگهای درخشان و خیره کننده آراسته بود.
- ۸۳ به زرو [سیم]، به زمرد و عقیق،
- ۸۴ و گوهرهای رنگارنگ، و سزاوار با بلندی مقامش آماده اش کرده بودند؛

- ۸۵ با سنگهای الماس درزهایش همه محکم شده بود،
 ۸۶ نقش شاهنشاه تماماً بر همه جایش کشیده بود،
 ۸۷ همچو یاقوت به رنگهای گوناگون می نمود -
 ۸۸ و دیدم که همه جا بر آن جریان معرفت موج می زد.
 ۸۹ دیدم که خود را چنان که گویی برای سخن گفتن آماده می ساخت،
 ۹۰ بانگ نغمه اش را می شنیدم که همچنان که می آوردندش به گوش می رسید:
 ۹۱ «من متعلق بدان بنده کمر بسته هستم که از برایش مرا پیش پدر پروردند.
 ۹۲ و می دیدم که چگونه مطابق با کار و کوشش او رشد می کردم.»
 ۹۳ در حرکاتی شاهانه بگسترده خود را به سوی من؛
 ۹۴ در دستان آورندگانش به شتاب آمد که من او را بپذیرم.
 ۹۵ مرا نیز مهرم به جنبش آورد تا به سوی شتابم و او را بپذیرم.
 ۹۶ پس خود را بگستردم و او را پذیرا شدم و با زیبایی رنگهایش خویشتن را بیاراستم،
 ۹۷ آن گاه ردایم را با رنگهای درخشانش به تن کردم.
 ۹۸ چون که خود را با آنها پوشاندم گام فرانهادم به درگاه درود و ستایش،
 ۹۹ سر خم کردم و نماز بردم بر فر پدرم که آن [جامه و ردا] را برایم فرستاد.

۹۱ - «بنده کمر بسته» یک اصطلاح فتودالی پارتی ست و منظور کسی ست که شاه بر گرد او کمر بندی گوهر نشان که سلاح از آن آویخته بوده می بسته (مقایسه شود با بیت ۸) و وی را جزو نزدیکان خویش در می آورده، در واقع این نشان یعنی بوده است میان او و شاه. برای اطلاعات بیشتر در این مورد رجوع شود به *Der Feudalismus im alten Iran*.

۹۲ - این کلام جامه ما را به یاد آنچه دثنا به روان در گذشته پرهیزگاری می گوید می اندازد و تقریباً برگردانی از آن است (هادخت نسک ۲، ارداویرازنامه ۴)؛ این را نخستین بار بوسه خاطر نشان ساخت (233, Nr.2).

۹۹ - در این جا چنان که می بینیم دیگر سخن از پدر نیست بلکه از «فر» او و این تا پایان سرود ادامه می یابد. از مقایسه این ابیات با آنچه در زیر از ادبیات پهلوی نقل می کنیم معلوم می شود که این «فر پدر» چیزی نیست مگر وهومن. وهومن نخستین آفریده اورمزد است و نزدیکترین به او میانجی او و آدمیان. در بندش (۲۶) و ارداویرازنامه (۱۱) آمده است که وهومن روان مؤمنان را به بهشت راه می نماید و به حضور اورمزد می رساند، و این مطابقت دارد با دت آخر سرودمان. دیگر این که در بیت ۹۹ این فر پدر است که جامه و ردا را برای شاهزاده فرستاد. این نیز مطابقت دارد با وهومن و جامه او در معتقدات قدیم ایرانی. در آئو کدئچا (۱۷) آمده است که وهومن «جامه ای زیباست به روان آمرزیدگان می دهد.» در بندش (۳۴) این را به شکلی جالبتر می یابیم: آن کس که جامه از برایش به اشوداد نداده اند - جامه ای که خویشان شخص در گذشته برای تقدیس یافتن به موبدان می دهند تا بدین شکل رهزی شخص در گذشته در آن جهان برهنه نماند (← صدر دشر ۸۶، صد در بندش ۴۹) - در آن جهان برهنه باشد. چون که اورمزد را ستاید وهومن («مینوی گاهان») بدو جامه دهد. در این جا ما ظاهراً با تکاملی بعدی روبرو هستیم که در مفهوم جامه وهومن راه یافته و سعی شده است که برای آن جامه آسمانی معادلی خاکی نیز وجود داشته باشد، چنان که در دادستان

- ۱۰۰ من فرمان او را انجام دادم و او انجام داد آنچه پیمانش را بسته بود.
- ۱۰۱ در درگاه با اشراف و آزادگان هم صحبت شدم،
- ۱۰۲ [سپس فر پدرم] شادان مرا پذیرا شد و من با او در پادشاهی اش بودم.
- ۱۰۳ او که همهٔ بندگان با نوای ارغنون آبی می ستاییدندش
- ۱۰۴ پیمان بست که همراه من به دربار شاهنشاه سفر کند
- ۱۰۵ و به هنگام عرضه ساختن مروارید با من در پیشگاه وی حضور یابد.

یلفلد، آلمان



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

دینی (۱۹: ۳۹) حتی سِدْرَه یا جامه ای که مؤمنان به نشانهٔ زردشتیگری به تن می کردند «جامهٔ وهومن» خوانده شده است. در مورد جامهٔ وهومن همین طور رجوع شود به Bousset, 233, Nr. 2 و آنچه ویدنگرن در *The Great vohu* *Monah*, 49 ff., 76 ff. آورده، مثلاً آن جا که به نقل از ویکاندر (Wikander, *Vayu*) می نویسد که در این سرود جامهٔ شاهزاده شباهتی تعجب آور به جامهٔ ویو یا وای به نیز پیدا می کند، جامه ای که در فصل سوم بندمش (TD2, 31) این طور وصف شده: «زرین و مسین و گوهر نشان، و الفونه و رنگارنگ.»